



## نکته‌ها و ناگفته‌هایی از زندگانی شخصی و کارنامه سیاسی علامه مصباح یزدی

گفت‌وگوی اختصاصی بنیاد تاریخ پژوهی و دانشنامه انقلاب اسلامی  
با جناب حجت‌الاسلام والمسلمین علی مصباح

### مقدمه

آنچه در پی می‌آید متن کامل دو جلسه مصاحبه با جناب حجت‌الاسلام والمسلمین علی مصباح است<sup>۱</sup> که حاوی نکاتی ناب پیرامون سلوک فردی و سیره سیاسی مرحوم علامه مصباح یزدی است و برای نخستین بار در این مجموعه منتشر می‌گردد.<sup>۲</sup>

تشکر می‌کنیم از وقتی که به بنیاد تاریخ پژوهی و دانشنامه انقلاب اسلامی اختصاص فرمودید. راجع به مرحوم علامه مصباح خاطراتی منتشر شده و خاطراتی در حال انتشار است. گرچه در این خاطرات نکاتی راجع به پیشینه خانوادگی یا سال‌های اولیه طلبگی

۱. این مصاحبه‌ها در تاریخ ۲۷ آبان و ۱۸ آذرماه ۱۴۰۰ در اتاق ساده ایشان در طبقه پنجم مؤسسه امام خمینی انجام گرفته است. در تنظیم دقیق و سریع این مصاحبه، مدیون برادر ارجمند جناب حجت‌الاسلام خاکپور هستم. لطف ویژه حضرت علی آقای مصباح به این کمترین موجب شد در کوران برنامه‌های سالگرد ارتحال حضرت والد، فرصتی را برای مصاحبه اختصاص دهند و دیگر آن که در پاسخ به برخی سؤالات که جنبه شخصی و چالشی داشت، صمیمانه و صریح و باطمینان پاسخ گفتند که از این بابت، بیش از پیش مرا مشمول لطف خویش نمودند. باشد که انقلابیون، حق جوانان و جبهه مستضعفان، از این چهره‌های متفکر، متقی و انقلابی، نهایت بهره را ببرند. (۲۸ آذرماه ۱۴۰۰ - سهراب مقدمی شهیدانی)

۲. سخنان ایشان به طور کامل و دقیق انعکاس یافته و تنها در اندک موارد، برخی نکات و اسامی خاص جهت مراعات بعضی ملاحظات اخلاقی و جهات دیگر، حذف شده است.



ایشان وجود دارد اما بسیار اندک است، مخصوصاً دوران تحصیل در یزد. با این مقدمه جزئیاتی از زندگانی و دوران طلبگی ایشان بیان بفرمایید.

بسم الله الرحمن الرحيم. در این زمینه آن مصاحبه‌هایی که خود حاج آقا داشتند و در این یکی، دو سال اخیر؛ هم دوباره یک دوره دیگر هم مصاحبه‌هایی از ایشان ضبط کردند، شاید آنها گویاتر و جزئی‌تر و دقیق‌تر باشد و بنده آن چیزی که از شنیده‌ها یادم هست یکی مسئله آن خوابی است که والده ایشان قبل از تولد دیدند که این چند بار نقل شده و مستحضر هستید و شاید تکرارش خیلی لطفی نداشته باشد. راجع به تحصیلات قبل از دبستانشان هم می‌فرمودند یک مکتب‌خانه‌ای بود، یک خانمی آنجا قرآن درس می‌داد و گویا شاید حدود ۵-۶ سالگی بود. مکتب‌خانه آن طرف شهر بود و هر روز به تنهایی پیاده می‌رفتم تا آن سر شهر، در مکتب شرکت می‌کردم و بر می‌گشتم. خاطره دیگری که از تحصیلات مدرسه‌شان نقل می‌فرمودند این بود که از وضعیت فقر فرهنگی و به اصطلاح فقر استاد در مسائل اسلامی می‌فرمودند که: معلم قرآن ما در مدرسه، یک زرتشتی بود! و معلم‌های دیگر هم که مسلمان بودند اگر یک وقت مشکل داشتند می‌رفتند از او می‌پرسیدند.

این جور که هم خودشان نقل فرمودند و بعضی از هم‌دوره‌ای‌هایشان را دیدم که نقل فرمودند، همیشه شاگرد اول بودند و همه به ایشان امید داشتند که در آینده فرد مؤثری باشند. نحوه طلبه‌شدنشان را شاید شنیدید که فامیل ایشان پدرشان را تشویق کرده بودند که ایشان را برای طلبگی در نظر بگیرند و خودشان هم خیلی علاقه‌مند بودند. در آن سال‌هایی هم که در یزد تشریف داشتند گویا یکی از معلم‌های زبان فرانسه از ایشان خواسته بود که عربی به من درس بده و ایشان هم فرموده بود پس شما هم به من فرانسه یاد بده و لذا در ضمن درس‌های طلبگی که می‌خواندند، یک مقدار زبان فرانسه آنجا یاد گرفته بودند.

**مرحوم ابوترابی فرموده‌اند که ایشان در سال‌های اولیه طلبگی کتابی در باب ادبیات عرب نوشته‌اند به نام *فوائد/التقویه*؛ آیا شما با این کتاب آشنا هستید؟ آیا نسخه‌ای از آن موجود است؟**

بله فکر کنم دیده‌ام. نسخه‌اش دست‌نویس بود. قاعدتاً من جزئیاتش را یادم نمی‌آید. نسخه‌ای از آن را فکر کنم در مجموعه آثارشان نگهداری می‌کنند. نسخه‌های دست‌نویس‌شان را جمع‌آوری کردند و نگهداری می‌کنند و باید باشد. چون دیده بودم نسخه‌اش را.

**با توجه به توضیحاتی که خود ایشان از پیشینه خانوادگی می‌گویند و محیطی که در آن**

بودند که حالا بخشی از آن را هم جنابعالی توضیح فرمودید، چطور ایشان قلم به دست می‌گیرند یا از ابتدای طلبگی - همان طور که در خاطرات ایشان هست - به فکر اصلاحات حوزه می‌افتند؟ این جرعه‌اش از فرد خاصی بوده یا منشأش خودشان بودند؟

مورد خاصی الان در ذهنم نمی‌آید. ولی بعدها که به نجف مشرف شده بودند آیت‌الله [سید علی] فانی که پیش ایشان به نظرم رسائل و مکاسب و اینها می‌خواندند، می‌فرمودند ایشان خیلی مرا تشویق کرد که جزوات درسی را بنویسم و به عربی هم بنویسم، خیلی به اصطلاح این را یک نقطه عطفی در کارهایشان می‌دانستند که تشویق‌های آیت‌الله فانی برای اینکه حتماً به عربی هم بنویسند، گویا باعث شده بود که در این زمینه بیشتر کار کنند و با جدیت بیشتری به این مسئله اهمیت داده بودند. به نظرم می‌آید که می‌فرمودند جزوه‌ای را نوشته بودم داده بودم خدمت ایشان خیلی خوششان آمده بود که هم عربی‌اش صحیح است و هم سبک نگارش را پسندیده بودند و خیلی تشویق کرده بودند که این کار را ادامه بدهید.

**ظاهر امر حوم علامه مصباح بسیار به خانواده وابستگی داشتند و ظاهراً این انس طرفینی هم بوده است؛ چند جا از خاطرات ایشان آمده و به آن اشاره شده؛ آیا مهاجرت خانواده از یزد به نجف و سپس سکونت در تهران فقط به خاطر حاج آقا بوده یا دلیل دیگری هم داشته؟**

بله؛ تا آنجایی که من اطلاع دارم به خصوص والده‌شان نمی‌توانستند از ایشان جدا شوند. کل خانه‌شان و مغازه‌شان البته نمی‌دانم مغازه از خودشان داشتند یا نه، به هر حال هر چه دار و ندارشان را فروخته بودند و راهی نجف شدند.

**ابعاد شخصی و خانوادگی مرحوم علامه، خیلی کم مطرح شده است اما اشاراتی هست؛ از جمله این که در ماجرای بازگشت از نجف و همچنین بعد از ارتحال پدر و مادرشان، نکاتی در این جهت نقل شده است. لطفاً این جهات را یک مقدار تبیین بفرمایید.**

تا آنجایی که من راجع به آن دوران شنیدم، ایشان فرمودند که وقتی [خانواده] از جهت مالی در نجف به مشکل برخوردند و می‌خواستم برگردم، هم آیت‌الله فانی و هم [برخی دیگر از] اساتیدشان آمدند منزل ما و با پدرم صحبت کردند که خیلی حیف است، ایشان می‌توانند ترقی کنند، شما مشکل دارید برگردید، ولی ایشان بماند. و حتی این جوری تعبیر کرده بودند که اگر این کار را بکنید و ایشان را ببرید، پیش امام زمان (عج) [مدیونید]. ایشان می‌فرمودند پدرم گفتند من حرفی ندارم، ولی من برای جان مادرش می‌ترسم و گاهی وقت‌ها از آن حالتی که وقتی می‌خواستند برگردند یاد می‌کردند، خیلی متأثر می‌شدند که توслاتی که داشتند که بتوانند بمانند آنجا و ادامه تحصیل بدهند و اینها، ولی به هر حال به همین دلیل مجبور شدند





که برگردند. زمانی هم که [می‌خواستند] به قم مشرف شوند، فرمودند که پدرم ما را می‌آورد تا گاراژ اتوبوس‌هایی که می‌آمد قم و می‌ایستاد تا ماشین راه می‌افتاد. وقتی که راه می‌افتاد همین جور اشک از چشم‌های پدرم می‌ریخت تا اینکه ماشین دور می‌شد. یک رابطه خیلی شدید عاطفی بینشان وجود داشت و بعد از رحلت والدینشان، [از آنجا که] آیت‌الله مصباح خیلی کتوم (درون‌گرا) بود و از رفتار ظاهریشان نمی‌شد فهمید درونشان چه خبر هست لذا ما هیچ وقت ناشکیبایی و جزع و فزع از ایشان ندیدیم ولی پیدا بود که این رابطه طرفینی است.

### در مورد خود جنابعالی و اخوی هم چنین رابطه‌ای با حاج آقا برقرار بود؟

بنده خودم که چون سنگ‌دل هستم و قسی‌القلب ملاک نیست<sup>۱</sup> لکن حاج آقا بی‌بهره نبودند از آن عواطف. ولی می‌گویم که، ایشان خیلی کتوم بودند و به نظرم می‌آید که خیلی تمرین کرده بودند برای این کار! کسی هست ذاتاً عاطفی نیست، آن خیلی هم انتظاری از او نیست اما وقتی کسی در آن جو عاطفی بزرگ شده، کتمان کردن عواطفش نیاز به تمرین و کار دارد. کم پیش می‌آمد که ایشان به اصطلاح این نوع عواطف را اظهار بکنند. چیزی را که من در مجموع می‌دیدم این بود که ایشان حتی عواطفشان را در مسیر آن هدفی که داشتند، مدیریت می‌کردند. یعنی اگر احساس می‌کردند اینجا اگر عواطف شدیدی نشان بدهند فرد به ایشان وابسته می‌شود، یا ممکن است آن اثری را که باید در مجموع داشته باشد خنثی می‌کند، آن را مدیریت می‌کردند. این جور نبود که خودشان را بدهند دست عواطف، حالا فرض کنید دلشان تنگ می‌شود یا دلشان می‌سوزد، برای چیزی سریع ابراز بکنند، [این طور نبود]. حساب می‌کردند ابرازش چه فایده‌ای دارد، چه اثری دارد. و تا چه حدی اش مناسب است.

راجع به خانواده والده‌تان و ازدواجشان و پیشینه خانواده‌شان و شخصیت مادر بزرگوارتان مطالبی اگر بفرمایید بسیار مناسب است. به هر حال نقش والده مکرمه نیز در موفقیت‌های مرحوم علامه بسیار حائز اهمیت است. طبیعتاً در همه شخصیت‌های شبیه به آیت‌الله مصباح این مسئله وجود دارد. مخصوصاً که حالا تربیت فرزندان هم با توجه به مشغله حاج آقا، به چه شکل بوده، سهم مادر چقدر بوده، و به طور کلی پیرامون شخصیت مادر توضیحاتی بفرمایید.

آشنایی‌شان با خانواده والده‌مان به واسطه آیت‌الله نوری همدانی بوده است. به واسطه آشنایی که با آیت‌الله نوری داشتند ایشان هم معرفی کرده بودند که ما یک خواهرزاده‌ای

۱. واضح است که این قبیل تعابیر از تواضع و روحیه کتمان ایشان نشئت می‌گیرد؛ میراثی که از مرحوم علامه به ایشان رسیده است.

داریم مثلاً مناسب هست و از همان جا وصلت سر می‌گیرد. پدر والده‌مان آقای حبیب‌الله قلبایی، تا آنجایی که من یادم می‌آید بقالی داشتند. یک بقالی خیلی مختصر و تا اواخر عمرشان هم شغلشان همان بود و حدود سال ۱۳۵۰ فوت شدند. ایشان خیلی پیر مرد ساده و به یک معنا مستضعفی که تا آخر عمر هم خانه ملکی نداشت. دو تا اتاق در یک خانه‌ای اجاره کرده بودند و آنجا زندگی می‌کردند. آدم متدین و سربه‌زیری بود و کاری به کارهای سیاسی نداشت.

### حاج خانم تحصیلات دارند؟

ایشان برادرهایشان در منزل به ایشان درس داده بودند. لذا به مدرسه نرفته بودند ولی پیش برادرانشان تحصیلات غیر رسمی داشتند. خیلی به شعر علاقه‌مند بودند.

### از روحيات و سبک زندگی و شخصیت خانم والده بفرمایید.

ایشان خیلی صبور و همراه با پستی و بلندی‌های زندگی حاج آقا که به هر حال یک زندگی آرامی نداشتند، هیچ وقت از دوران مبارزات قبل و بعد از انقلاب زندگیشان آرام و یکنواخت نبود، ولی ایشان هم من یادم نمی‌آید هیچ وقت اعتراضی، شکایتی، یا گله‌ای داشته باشند. و از اول که ازدواج کرده بودند هجده ماه در اتاقی در خانه یکی از رفقاییشان، [ساکن بودند] یعنی خانه ما اتاقی بود که نصفش فقط فرش داشت و نصفش یک چادر شب داشت. فرمودند حتی وقتی فرزند اولمان به دنیا آمد، گهواره‌اش را آنجایی گذاشته بودیم که فرش نبود و نصف اتاق یک چادر شب بود که این هم اتاق نشیمن بود. چه آن زمان و چه زمان‌های بعد، ایشان با فراز و نشیب‌ها، صبور و بساز و به راهی که حاج آقا داشتند و انتخاب کرده بودند، مؤمن بودند.

### حاج آقا چه سالی ازدواج کردند؟ چند تا برادر و خواهر هستید؟

فکر می‌کنم ۳۴ باید باشد. الان دقیقش نمی‌دانم. ما دو تا برادر هستیم و یک خواهر.

مناسبات خانه را مقداری شرح بفرمایید؛ حاج آقا در امور خانه، چقدر مشارکت داشتند؟ این نکات در تحلیل شخصیت حاج آقا مهم است.

تا جایی که من در ذهنم می‌توانم به عقب برگردم، اقتضائات زندگی اخیرشان یک جور بود، اقتضائات دوران قدیمشان به شکلی دیگر بوده. اینکه عرض می‌کنم اقتضائات قدیم فرق می‌کند، مثلاً آن زمانی که آب لوله‌کشی نداشتند و من یادم هست تا یک مدتی‌اش را که آب لوله‌کشی نبود، می‌بایست نصف شب بیدار می‌شدند تا نوبت آبشان از دست نرود، چون آب را توی جوب‌ها می‌آوردند و هر خانه‌ای یک سهمیه‌ای داشت. آب را باز می‌کردند تا برود داخل یک خانه، بعد جلویش را می‌بستند تا برود خانه‌ای دیگر. مسئولش، میر آبی بود.





بعد مثلاً افراد بیدار می‌مانند که نوبتشان برسد و از دست نرود و کسی دیگر آب را نبرد. بعد که آب وارد آب‌انبار می‌شد منتظر می‌مانند گل‌ته‌نشین شود، بعداً به وسیله تلمبه‌ای که سر حوض بود، با دست تلمبه می‌زدند که آب از توی آب‌انبار بیاید داخل حوض تا بتوانند استفاده کنند. خب اینها کار مرد خانه بود. اینها قطعاً خیلی وقت می‌گرفت. در دوران اخیر چون پسرها بزرگ شده بودند و کمک می‌کردند، حاج آقا کمتر مجبور بودند به این کارها بپردازند و وقت بگذارند. ولی اگر فرصتی پیش می‌آمد و در کارهای خانه هم کمک می‌کردند و از جمله آشپزیشان خوب بود. البته کم پیش می‌آمد که حاج خانم به حاج آقا راه دست بدهند که بخواهند برای این کار وقت بگذارند ولی در مواقعی که حاج خانم مسافرت بودند و اینها، حاج آقا آشپزی هم می‌کردند و آشپزیشان هم بد نبود.

### خود خانم والده در جهات معنوی، چه روحیات و رویه‌ای داشتند و دارند؛ آیا هم‌پای حاج آقا در این جهات بودند یا معمولی بودند؟

به هر حال در یک خانواده متدینی بزرگ شده بودند و البته در خانه حاج آقا هم از اول در واقع به نظر فرمودند از همان سال اول به ایشان درس عربی هم می‌دادند و بعدها هم یادم است کلاس‌های طلبگی را شرکت می‌کردند، موقعیتش پیش می‌آمد درس‌های حوزوی را هم به طور غیر رسمی [پیگیری می‌کردند]. فکر کنم مقدمات را خوانده بودند ولی سطح را من خاطر نمی‌ست.

در دوران طلبگی ایشان در قم، ارتباط ویژه حاج آقا با مرحوم علامه طباطبایی و مرحوم آیت‌الله العظمی بهجت خیلی برجسته است. این ارتباطها در خانه چه انعکاسی داشت و آیا این طور بود که احیاناً خود فرزندان هم با آیت‌الله بهجت ارتباط داشته باشند و تحت تربیت باشند و استفاده کنند یا از آن طرف، حاج آقای بهجت به خانواده آقای مصباح عنایت داشته باشند؟

بله؛ یک چیزی را خود حاج آقا نقل می‌فرمودند که آن زمانی که حاج آقا فراری بودند و چند ماه در قم نبودند، آقای بهجت یک موقعی، یک پولی گویا برای خانواده حاج آقا فرستاده بودند. خودشان نیامده بودند. حاج آقا تفسیرشان این بود که در روایات مکروه است که زنی که شوهرش نیست مرد نامحرم برود در خانه‌اش. به نظرم به آقا زاده‌شان داده بودند و آورده بودند. این نشان‌دهنده این هست که توجه داشتند که رسیدگی بکنند به امور ایشان. خاطر هست وقتی که بچه‌تر بودم، حاج آقا سر درس آیت‌الله بهجت که می‌رفتند، من را هم می‌بردند. [آن زمان] درس در منزلشان [برقرار] بود، از یک زمانی به بعد که مقداری بزرگتر شده بودیم، راهنمایی مان کرده بودند نمازشان هم [شرکت کنیم]. جلسات روضه‌شان را

می رفتیم. بله عنایت داشتند که ما هم مرتبط بشویم ولی ما چموش بودیم و توفیق نداشتیم و استفاده‌ای نتوانستیم بکنیم.

**شناخت شما از سلوک معنوی ایشان - که به جهت کتوم بودن کمتر گفته شده - چیست؟ هم مشاهدات و هم تحلیل تان را در این مورد بفرمایید.**

متأسفانه چون ما خیلی اهلش نبودیم، چندان متوجه نبودیم و دقت نمی کردیم. من خودم را عرض می کنم. ولی آن مقداری اش که ظاهر بود، اهل تهجد بودند، اذکار و اینها [داشتند]. منتها نه به این شکل که همیشه تسبیح دستشان باشد و همیشه ذکر بگویند. ولی خب ذکرهایی که وارد شده بود، ایام خاصی بود، اینها را مقید بودند. زیارت حضرت معصومه سلام الله علیها و جمکران را خیلی عنایت داشتند. قبل از آن که این محدودیت‌ها پیش بیاید و مثلاً برایش پاسدار بگذارند، تقریباً هر روز صبح بعد از نماز صبح، مشرف می شدند حرم. منزل مان چهارراه غفاری بود و هر روز صبح پیاده به حرم مشرف می شدند و بر می گشتند. قبل از انقلاب که ماشین نداشتند، بعد از انقلاب هم هیچ وقت ماشین شخصی نداشتند. قبل از انقلاب هم ماشین و راننده و اینها نداشتند اگر جایی می خواستند بروند، یا پیاده می رفتند یا اگر دور بود، با تاکسی می رفتند.

**در اوقات حضور در منزل برای تهجد یا انس با قرآن وقت می گذاشتند یا این قبیل امورشان خیلی در معرض و مرئی نبود؟**

انس با قرآن شان خیلی زیاد بود، شاید آن قرآنی که همیشه از روی آن می خواندند، شیراز هاش از هم در رفته بود.

**دوستان خانوادگی حاج آقا چه کسانی بودند؟**

دوستان خانوادگی عمدتاً دوستان دوران طلبگی شان بودند. خیلی انس و رفت و آمد با مرحوم حاج آقای پهلوانی داشتند. رفت و آمد خانوادگی داشتیم. با خانواده آیت الله نوری و خویشان، نسبت خانوادگی هم داشتند و مرحوم آیت الله بهجتی (شفق). اینها بیشتر افرادی بودند که رفت و آمد داشتند.

**آقای سید احمد دعایی چطور؟ ظاهراً با مرحوم علامه عقد اخوت داشتند و فامیلی ایشان هم با پیشنهاد آقای دعایی تغییر کرد!**

ایشان قم نبودند، بیشتر یزد بودند. بله؛ آقای بهجتی و آقای دعایی و یک نفر دیگر که اسمش در ذهنم نیست با هم عقد اخوت بسته بودند. ولی چون آقای دعایی قم نبودند، با ایشان رفت و آمد نداشتند. گویا [آقای سید احمد دعایی] خوابی دیده بودند و «مصباح





الهدی» را پیشنهاد کرده بودند و ایشان مصباح را پسندیدند.

**از ارتباط با آقا سید مصطفی خمینی چیزی نشنیدید؟ در بعضی از نقل‌ها هست که روابط خوبی داشتند و گاهی رفت و آمد داشتند.**

بله؛ کم و بیش، نه زیاد، من چیزی خاطر م نیست، قاعداً برای قبل از دوران ما هست. چون بعدش که امام را تبعید کردند حاج آقا مصطفی هم ایران نبودند ولی در همین حد که به اصطلاح روابط و رفت و آمدی داشتند.

**روابط شخصی آیت‌الله مصباح با شهید بهشتی، مقام معظم رهبری و این آقایان چگونه بود؟**

با شهید بهشتی که ارتباطشان زیاد بود. هم در اداره مدرسه حقانی که عضو هیئت مدیره بودند و هفتگی با هم جلساتی داشتند. هم قبلش در جریان مبارزات و هیئت مؤتلفه و اینها با هم همکاری داشتند. خاطر م هست بعد از اینکه شهید بهشتی از آلمان برگشته بودند یک بار خانوادگی آمدند منزل ما و یک روزی آنجا بودند. یک صبح تا عصری را ماندند. در ذهنم هست که با بچه‌هایشان بازی می کردیم. ولی آیت‌الله خامنه‌ای ایشان چون آن موقع که ما یادمان می آید در قم تشریف نداشتند، لذا ارتباط و رفت و آمد این چینی نداشتیم.

**بعد از بالا گرفتن آن بحث آقای شریعتی که نهایتاً منجر به جدایی آیت‌الله مصباح از مدرسه حقانی شد، شهید بهشتی چند جا نقل کرده‌اند که یکی از دوستان نزدیک ما سر این قصه از ما جدا شد البته تعابیر نسبت به مرحوم علامه مصباح کاملاً محترمانه است. تعابیر ایشان نسبت به شهید بهشتی نیز همواره با تجلیل و تمجید همراه بوده است. ضمن اینکه طرفین همواره در تبیین موضع خویش نیز راسخ بوده‌اند. آیا بعد از ماجرای مدرسه حقانی این دو عزیز با یکدیگر رابطه‌ای و مواجهه‌ای داشته‌اند؟ طبعاً این تحولات که مربوط به سال ۵۶ به بعد است مربوط به دوره‌ای هست که باید جناب‌عالی جزئیاتش را به خاطر داشته باشید. این مسئله از آنجا اهمیت دارد که در برخی منابع بحث قطع ارتباط مطرح شده است که بعید به نظر می‌رسد.**

قاعداً منظور از قطع ارتباط، همان قطع ارتباط کاری در مدرسه حقانی است. یعنی سر این مسئله به جایی رسید که حاج آقا گفت من دیگر نمی‌توانم با این مجموعه کار بکنم ولی هیچ موقع از حاج آقا چیزی منفی راجع به شهید بهشتی نشنیدم. یک نمونه‌اش هم این است بعد اینکه این اتفاق افتاد، تابستان بعدش در خوانسار یک برنامه‌ای بود که به اصطلاح، مدرسه تازه‌سازی را مرحوم آقای ابن‌الرضا در خوانسار می‌ساختند یک بخشی از آن ساخته شده



بود و یک بخشی هم داشت ساخته می شد، ایشان [از آیت الله مصباح] دعوت کرده بودند که یک برنامه بگذارید اینجا برای طلبه ها و هوا هم خوب است و یک برنامه ای بود، یک عده از طلبه ها بودند، آیت الله مصباح بود. آقای یوسفی غروی و مرحوم آقای تسخیری و اینها، یک عده از اساتیدی بودند که درس می دادند؛ آقای تسخیری/اقتصادنا درس می دادند و آقای یوسفی غروی یادم نیست چه درس می دادند و آیت الله مصباح هم درس خودشناسی و اینها. این برنامه آنجا بود و یک نیمه شعبانی بود که شهید بهشتی آمدند آنجا توی آن مدرسه. این نشان می داد که هم شهید بهشتی آن احترام و علاقه را حفظ کردند [هم حاج آقا] تا آنجا که شهید بهشتی تشریف آوردند، حاج آقا به من گفتند که دست آقا را ببوس! و آن جلسه هم خیلی جلسه انسی بود.<sup>۱</sup> یادم نمی آید دیدار دیگری اتفاق افتاده باشد. البته همیشه می فرمودند که اختلاف نظر وجود دارد و ایشان نظرشان این است و من نظرم این و هر کسی باید به نظر خودش عمل بکند.

**خاطره جالب جناب عالی از دیدار آقایان بهشتی و مصباح در خوانسار حکایت از این دارد که رابطه شخصی این دو شخصیت، بعد از اختلافات مدرسه حقانی به هم نخورد و به قطع ارتباط کشیده نشد. پیرامون این اختلاف نظر فکری خاطره یا نکته دیگری ندارید؟ چون یکی از مناقشاتی است که خیلی مطرح می شود.<sup>۲</sup>**

نکته دیگری که در همین زمینه من بعدها شنیدم این بود که در یک جلسه ای در خدمت شهید بهشتی راجع به نحوه برخورد آیت الله مصباح و مسئله شریعتی صحبت شده بود و مثلاً اعتراض شده بود که چرا آقای مصباح چنین می کند و درست نیست. نقل شد که شهید بهشتی جواب داده بودند که آقای مصباح معتقد است که شریعتی برای عده ای بُت شده، بُت را باید چکار کرد؟ گفته بودند بُت را باید شکست! گفت آقای مصباح هم دارد همین کار را می کند. یعنی یک نوع دفاعی با اینکه ایشان حالا از جهت تشخیص مصداقی نظرشان با آیت الله مصباح تفاوت داشت ولی در این که آیت الله مصباح بر اساس وظیفه ای که تشخیص می دهد دارد عمل می کند و بر اساس آن تشخیص همین کار را باید بکنند، این را مطرح کرد. این مطلب را کسی برای آیت الله مصباح نقل کرده بود و من از ایشان شنیدم. ولی اینکه کجا بوده و کی بوده را نمی دانم.

آیت الله مصباح تا همین اواخر هم از چند ویژگی و امتیاز شهید بهشتی خیلی تعریف

۱. جناب حجت الاسلام والمسلمین مجتبی مصباح در گفت و گو با نگارنده، ضمن یادکرد این دیدار، متذکر شدند علامه مصباح در این دیدار، نماز جماعت را به امامت شهید بهشتی اقامه کردند.

۲. از اینجا به بعد مربوط به جلسه دوم مصاحبه است.





می کردند. یکی مسئله نظم ایشان بود. یکی مسئله تدین ایشان بود و ایشان [خدا را] واقعاً باور داشت. خدا، قیامت و دین را جدی می گرفت و اینکه ایشان در جلسات اداری و اینها، ساعت مچی اش را درمی آورد می گذاشت جلویش؛ در جلسات هیئت مدیره مدرسه حقانی شهید بهشتی و شهید قدوسی و آیت الله مصباح بودند، این جلسه [معمولاً در مدرسه و] شاید یک وقت هایی هم در منزل شهید قدوسی تشکیل می شد. [آیت الله مصباح] فرمودند جلسه که می نشستیم شهید بهشتی ساعتش را درمی آورد می گذاشت جلوش، موقع نماز وسط جمله شان هم اگر بود بلند می شد و همان جا که نشسته بود رو به قبله می نشست، وسط جلسه، پا می شد «الله اکبر» [می گفت و] نمازشان را می خواند. خیلی ایشان خوشش می آمد از اینکه شهید بهشتی اینقدر مقید بود، حتی به مستحبات و اینها. ضمن اینکه حالا یکی دیگر از ویژگی های ایشان را روشنفکر بودن و اینکه یک خط مشی خلاف سنت های حوزوی و اینها داشت و خانمش در خیابان چادر نماز سرش می کرد و شهید بهشتی با خانمش می رفتند خرید - کاری که برای یک روحانی یک مقدار غیر عادی بود - اینها را داشت و در عین حال، خیلی مقید و متعبد بود و دین و خدا را باور داشت.

یکی از اختلاف نظر هایی که در این سالها بر آن خیلی تکیه شد و در قالب شبهه مطرح شد، ماجرای است که به طور خاص آقای هاشمی مطرح می کرد، این بود که مرحوم علامه مصباح و مقام معظم رهبری بر سر حمایت کردن یا نکردن بعضی از گروه های مبارز مسلح، اختلاف نظر داشتند و یک خاطره ای را اشاره می کنند و ادعا شده مدتی رابطه شان قطع بود و قهر بودند. گرچه پیشتر خود مرحوم علامه مصباح به این شبهه پاسخ داده اند اما خوب است جناب عالی ضمن پاسخ به این مطلب، پیرامون رابطه طرفینی آیت الله مصباح و حضرت آقا، در دوران قبل و بعد از پیروزی انقلاب اسلامی نکاتی را بیان بفرمایید.

این واقعه مربوط به زمانی هست که بنده خیلی بچه تر از حالا بودم و یادم نمی آید ولی آنچه که آیت الله مصباح از آن جلسه نقل فرمودند - و چند جای دیگر هم نقل کردند و در مجلات مختلف هم به مناسبت هایی اینها را منتشر کردند - این بود که بحث بر سر «منافقین» و «مجاهدین خلق» آن روز بود و اصلاً منزل ما بود، نه منزل شهید قدوسی و بحث آقای هاشمی این بود که باید یک جبهه ضد امپریالیستی تشکیل بدهیم و با ما کسبیت ها و مجاهدین همکاری کنیم که این هدف پیش برود. آیت الله مصباح فرمودند که در آن جلسه از ابتدا تا انتها حضرت آقا هیچ صحبتی نکردند و فقط آقای هاشمی صحبت کردند و هیچ بحثی از اینکه بین ایشان و حضرت آقا مسئله ای سر این نکته پیش آمده باشد، مطرح نفرمودند. البته

چون آیت‌الله خامنه‌ای (ادام‌الله‌ ظلّه‌ العالی) عمدتاً در مشهد مستقر بودند، ارتباط زیادی با آیت‌الله مصباح‌نداشتند، از جهتی که بتوانیم بفهمیم حالا اگر ارتباطات مکتوب یا با واسطه بوده، من اطلاعی ندارم ولی اینکه رفت و آمد زیادی داشته باشند، اینجور نبوده، چون فاصله زیادی بود و امکان ارتباط نبود اما اینکه بینشان اختلاف نظری در این جهت پیش آمده باشد که برسد به قهر و اینها، به هیچ‌وجه چنین چیزی را آیت‌الله مصباح تأیید نکرد.

### بعد از پیروزی انقلاب اسلامی رابطه ایشان با آقا چطور بود؟ چه در دوران ریاست‌جمهوری و چه دوران رهبری‌شان.

تا آنجایی که بنده در جریان قرار گرفتم و اطلاع پیدا کردم، در دوره ریاست‌جمهوری حضرت آقا چندبار با ایشان ملاقات داشتند؛ یک بار بابت دفتر همکاری حوزه و دانشگاه که قبل از ریاست‌جمهوری ایشان تشکیل شده بود و کارهایی انجام داده بودند، بعد از ریاست‌جمهوری ایشان یک ملاقاتی داشتند، گزارشی دادند از اینکه ما داریم این کارها را می‌کنیم و این برنامه‌ها را داریم و اجمالاً مورد تأیید ایشان قرار گرفته بود، چند ملاقات خصوصی هم در ذهنم می‌آید که داشتند، بعداً نقل فرمودند خدمت حضرت آقا بودیم حالا من موضوع آن ملاقات را خاطر نمی‌دانم [ولی] از آن جلسات چند نکته در ذهنم هست که نقل کردند؛ یکی از این نکات این بود که موقع ناهار شد و فرمودند که ناهار پیش ما باشید و اینها و دو تا ظرف غذا آوردند با اینکه یکی از آقا‌زاده‌هایشان هم آنجا بودند، در جلسه دو تا ظرف غذای عدس‌پلو آوردند، فرمودند من عرض کردم برای آقا‌زاده هم بیاورند، که ایشان [=آقا] فرمودند: این غذا مال ریاست‌جمهوری است، ایشان باید برونند، منزل غذا بخورند.

یک نکته دیگری که از همان جلسه یا جلسه دیگری که خدمت آقا بودند در همان دوره ریاست‌جمهوری زمان جنگ، فرمودند که حضرت آقا فرمودند از وقتی که گوشت کوپنی شده، ما در خانه‌مان گوشت گرم نخریدیم و گوشت خانه ما همین گوشت یخ‌زده‌ای هست که بقیه مردم می‌گیرند! منتها اضافه کردند که نمی‌گویم که گوشت گرم نخوردم، گاهی جایی مهمان بودیم خوردیم، منتها برای خانه‌مان نخریدم، برای اینکه همپای مردم باشیم و هر چه مردم استفاده می‌کنند ما هم راضی هستیم. خوب در زمان جنگ گوشت گرم کم بود و گوشت‌های یخ‌زده می‌آوردند و چون آنها هم مقدارش کم بود و وارداتی بود کوپنی بود. در ماه به هر خانواده دو کیلو یا یک کیلو گوشت یخ‌زده می‌دادند، گوشت گرم در بازار هم بود منتها قیمتش نسبت به گوشت یخ‌زده بیشتر بود.

اینها چندتا نکته بود از ملاقات‌های خصوصی‌شان از دوران ریاست‌جمهوری من در ذهنم هست. حالا یادم نیست اینها مربوط به یک جلسه است یا چند جلسه.





## در دوران رهبری چطور؟

در دوران رهبری، هم ملاقات‌هایشان زیاد بود و هم عنایت حضرت آقا نسبت به ایشان و نسبت به مؤسسه زیاد بود و هم ایشان ارتباطشان خیلی قوی بود و خیلی ارتباط داشتند.

آیت‌الله مصباح با بعضی از آقایان مثل آقای هاشمی در برخی فعالیت‌های سیاسی از جمله انتشار نشریه بعثت و تشکیل گروه سری ۱۱ نفره و... همکاری‌هایی داشتند و روابطشان فراز و فرودهایی داشت. نقاط اشتراک در مبارزه و البته اختلاف‌نظرهای جدی بین ایشان وجود داشت که از جمله در مورد حمایت از سازمان مجاهدین، اصل مبارزات مسلحانه و چیزهای مختلفی که در خاطرات مرحوم علامه مصباح هم به برخی از آنها اشاراتی هست و جاهای دیگر هم ثبت شده است. این دو شخصیت سیاسی - مذهبی را می‌توان نماد دو مدل خاص سیاست‌اندیشی و سیاست‌ورزی در انقلاب اسلامی دانست. ارتباط این دو نفر از زاویه دید حضرت تعالی چه فراز و فرودهایی داشته است و تحلیل‌تان چیست؟

بعد از پیروزی انقلاب اسلامی ارتباط زیادی را من به خاطر نمی‌آید که آیت‌الله مصباح با آقای هاشمی داشته باشد.

**جهتش چی بود؟ اگر خاطراتی و مسموعاتی در این جهت هست برای اینکه ثبت شود خیلی خوب هست.**

برداشت من این هست یکی از نقاط اصلی افتراق فکری ایشان با آقای هاشمی بر سر اصل ولایت فقیه است. آیت‌الله مصباح ولایت فقیه را یک امر به اصطلاح جدی می‌دانستند؛ یعنی ولایت را به عنوان یک امری که از خدای متعال به پیامبر (ص) می‌رسد و از پیامبر به ائمه (ع) می‌رسد و فقهای واجد شرایط در زمان غیبت منسوب از طرف ائمه (ع) هستند و آن را تشبیه می‌کردند به والیانی که در زمان امیرالمؤمنین (ع) و اینها از طرف ایشان برای یک منطقه اسلامی منصوب می‌شدند که مشروعیت دخالت‌هایشان در امور اجتماعی و وجوب اطاعت از آنها ناشی از ولایتی بود که ائمه (ع) به آنها تفویض می‌کردند و ولایت فقیه در زمان غیبت را به همین معنا می‌دانستند و وجوب اطاعت از ولی را در سطح اطاعت از امام معصوم (ع) باور داشتند. خب این خیلی متفاوت بود با برداشتی که آقای هاشمی از بحث حکومت اسلامی و ولایت و اینها داشتند که گاهی هم تصریح کرده بودند که حکومت یک امر زمینی هست و به این معنا که مردم باید انتخاب کنند و ربطی به خدا و اینها مثلاً ندارد و در تعاملشان با ولی فقیه - چه با حضرت امام رضوان‌الله علیه در زمان رهبری ایشان و چه بعداً در زمان رهبری حضرت آقا - این نگاه خیلی تأثیرگذار است در اینکه چطور تعامل بکند. چه جور، آن

سلسله مراتب مشروعیت و اطاعت را لحاظ کند، اطاعت کند یا نکند. بعدها نقل شد که آقای خاتمی [در دوران تصدی ریاست جمهوری] یک موقعی گفته بود که من نمی توانم مثلاً در این سیستم رئیس جمهور باشم، به دلیل اینکه فکر و تشخیصم با حضرت آقا متفاوت است، آقا چیزی می گوید من نمی توانم عمل کنم. و نقل شد که، ایشان نقل کرده بود که آقای هاشمی گفته بود طوری نیست، همان جوری که ما با امام رفتار کردیم، شما هم با آقا رفتار کنید! ما می رفتیم خدمت امام و ایشان فرمایشاتی داشتند و ما هم می گفتیم بله و گوش می کردیم، بعد که می آمدیم بیرون، کار خودمان را می کردیم، هر چه که خودمان تشخیص می دادیم. شما هم همین کار را بکن، به جایی بر نمی خورد. تا حالا همین جور بوده، از این به بعد هم همین جور. اگر این نقل درست باشد - که حالا به نظر می آید شاید انگیزه ای برای کذبش هم نباشد - نشان دهنده آن نگاه به مسئله ولایت فقیه و رابطه عوامل حکومت با ولی فقیه است که کاملاً در تضاد با آن نظریه آیت الله مصباح هست. خیلی طبیعی بود که به اصطلاح این دو دیدگاه در بحث حکومت، در بحث مسائل اجتماعی، حتی در مسئله مبارزه، نتوانند [با هم کنار بیایند] و آبشان در یک جوب نرود.

**در دوره ریاست جمهوری آقای هاشمی که تقریباً فعالیت های فکری مرحوم علامه مصباح سر و سامان و انسجام مفصلی پیدا می کند و کادرهای تربیت یافته و محصولات فکری ایشان به تولید انبوه رسیده بود، برخی معتقدند ما نقد علنی و صریح و البته مصداقی، نسبت به جریان سازندگی، خیلی کم سراغ داریم! البته با قطعیت نمی توان این تحلیل را پذیرفت اما در حد سؤال قابل طرح است. با توجه به آن رویکرد ایشان که وظیفه شان را افشای خطوط انحرافی و تبیین خط انقلابی گری ناب می دانستند، که درست هم بود، چطور در دوره سازندگی که در واقع ریل انقلاب اسلامی در بعضی جهت ها داشت تغییر می کرد و برخی محققان، آغاز ترمیدور انقلاب را به همین دوران برمی گردانند، چرا ما در این دوران نقد صریحی از مرحوم علامه مصباح علیه این جریان نمی بینیم؟ یا لااقل تبیین جامعی از اقدامات ایشان در این دوران صورت نگرفته است. آیا علت خاصی داشته و این طور صلاح می دیدند؟ اگر نکات و خاطراتی در این زمینه هست، استفاده می کنیم.**

عموماً آیت الله مصباح به اصطلاح نظرشان این بود تا وقتی که مبانی فکری اصلاح نشود بقیه مسائل روبنایی است و آنها اصلاح نخواهد شد و این فکر را قبل از انقلاب و دوران مبارزه هم داشتند؛ به همین دلیل در مبارزات هم رفتند سراغ مبارزات فکری و تا آن نشریه/انتقام که با یک اسم کاملاً حماسی و مبارزاتی منتشر می شد عمدتاً تکیه اش روی مبانی فکری حکومت





اسلامی و اینها بود. به دلیل اینکه معتقد بودند که اگر ما افرادی را تربیت نکنیم که بر اساس مبانی صحیح فکری، فکر بکنند و باور داشته باشند و عمل بکنند، در بقیه مسائل، هر چقدر مدیر تربیت کنیم، هر چقدر افراد متدین نماز خوان باسواد تربیت کنیم، اینها تضمین کننده انقلاب اسلامی و اسلامی ماندن انقلاب نیست. لذا در هر برهه‌ای ایشان می‌رفتند سراغ آن مبانی فکری. در دوران سازندگی هم ایشان ضمن اینکه بحث دفتر همکاری حوزه و دانشگاه را برای اسلامی سازی علوم انسانی و پایه گذاری علوم انسانی مبتنی بر اسلام، بنیان گذاری کردند و عملاً وارد این عرصه شدند و بعد تأسیس بنیاد باقر العلوم (ع) برای همین منظور و مؤسسه امام خمینی و الی آخر، همه اینها در این جهت بود که آن نگاه لیبرالی که در تصمیم گیران و کارگزاران دولتی وجود دارد، آن را قبول نداشتند، منتها چه چیزی را جایگزین می‌کردند؟ باید یک نیروهایی را تربیت می‌کردند که بتوانند در این زمینه‌ها نظریه پردازی کنند و بگویند این نظریه نه و به جایش آن نظریه! لذا عمده فعالیت ایشان در آن دوره صرف تربیت نیروهایی شد که این زمینه را پیش ببرند، ضمن اینکه آن انحرافات فکری که در همان زمان هم از طرف افرادی مثل سروش و اینها، کلیدش زده شد؛ بحث قبض و بسط شریعت، بحث‌های دیگری که به دنبالش آمد، در آنجا ایشان ساکت ننشستند و خیلی جدی وارد این حوزه شدند. چون این را مخمل و سست کننده پایه‌های فکری نظام و پایه‌های فکری مربوط به اسلام می‌دانستند. لذا آن موقع هم در این زمینه خیلی فعال بودند و کوتاه نیامدند.

یکی دیگر از اجحاف‌هایی که برخی عناصر سیاسی در مورد علامه مصباح انجام داده‌اند، ادعای همگرایی و همفکری ایشان با بعضی از تشکل‌های انحرافی بدسابقه مثل انجمن حجتیه است. که البته این مطالب مستندی ندارد و ادعای واهی است. منتها در اینجا ضمن پرسش از نظر جناب عالی در پاسخ به این قبیل شبهات، می‌خواهیم یک مقدار فراتر از این ادعاها برویم و اساساً به تحلیلی از الگوی کنش‌گری فکری - سیاسی آیت‌الله مصباح در مقایسه با برخی جریان‌های بدلی برسیم. این مطلب از آنجا اهمیت می‌یابد که از یک سو آرمان مرحوم ابوی مبارزه فکری بود و در عین حال، ادعای انجمنی‌ها و برخی نحله‌های دیگر نیز همین است که می‌خواهیم مرزبانی عقیدتی - فکری بکنیم! یا مثلاً می‌خواهیم برای ایجاد مقدمات ظهور کادر سازی کنیم. مدل تربیتی و الگوی مبارزه فرهنگی آیت‌الله مصباح تفاوت و مرزبندی‌اش با تشکل‌هایی مثل انجمن چه بود؟ می‌خواهیم موضوع را یک مقدار فراتر از بحث‌های تاریخی هم ببینیم و البته اگر خاطراتی هم داشته باشید که ترابط یا مخالفت ایشان با سران یا اعضای انجمن را هم روشن کند که خیلی راهگشاست.

من در طول مدتی که در خدمت ایشان بودم به خاطر نمی‌آورم که حتی یک بار ایشان روی خوشی به انجمن نشان داده باشند، تعریفی کرده باشند، از سران‌شان و حتی از علمایی که به نوعی رهبری این جریان را داشتند، من یاد نمی‌آید که حتی یک بار با دید مثبت از آنها یاد کرده باشند، یا تعریف کرده باشند، یا کسی را سفارش کرده باشند که با اینها همکاری بکنید و به نظرم می‌آید که کار آنها را یک نوع انحراف در مسیر مبارزه می‌دانستند.

یعنی اینکه این ادعا که انجمن بگوید که می‌خواهیم مبارزه فکری کنیم، [باید از آنها پرسید] با چه چیزی می‌خواهید مبارزه فکری کنید؟ اینکه رفتند سراغ بهایی‌ها و مبارزه با بهائیت به عنوان یک جریان فرعی که حالا روی یک مسئله زوم کرده بودند و آن مسئله حضرت مهدی عجل‌الله تعالی فرجه‌الشریف بود و این را به عنوان اصلی‌ترین موضوع و اصلی‌ترین خطر برای تفکر اسلامی و برای جامعه اسلامی تلقی می‌کردند، این را حداقل یک بدسلیقگی و اشتباه در تشخیص اگر خیلی خوش بینانه قضاوت کنیم، می‌دانستند و آیت‌الله مصباح به اصطلاح، مورد نیاز فکری جامعه را، خیلی فراتر از این و عمیق‌تر از این [قبیل اقدامات امثال انجمن حجتیه] می‌دانستند. بنابراین ما پیردازیم به یک مسئله جزئی فرعی، بدون اینکه مبانی‌اش را ببینیم، از کجا آب می‌خورد و چرا مثلاً کسی به این گرایش پیدامی‌کند، مبارزه با این مسئله را یک مسئله انحرافی می‌دانستند. گذشته از اینکه مسئله بهائیت فقط یک مسئله فکری نبود، یک مسئله سیاسی بود، ریشه در خارج از کشور داشت و بسیاری از سیاسیون داخل هم دست‌شان در این مسئله باز بود و خود این درگیری‌های سر این مسئله می‌توانست بخشی از نیروهایی را که باید به کارهای اصلی بپردازند، مشغول کند و آن انرژی را اینجا تلف کنند، به جای اینکه به کارهای اصلی‌تر بپردازند. من هیچ وقت یاد نمی‌آید که ایشان از کارهای انجمن حجتیه تجلیل کرده باشند و تأیید کرده باشند.

آیا به یاد دارید از طرف سران یا بدنه انجمنی‌ها به حاج آقا مراجعاتی شده باشد؟ چون طبیعی است که آنها بخواهند به چنین فردی که اولویت و تمرکزش مبارزات فرهنگی و مرزبانی عقیدتی و فعال در زمینه اصول اعتقادی است، مراجعه بکنند. نه! من موردی در ذهنم نیست.

بحث دیگری که به طور پراکنده در خاطرات مرحوم ابوی دیدم راجع به جریان آقای منتظری هست. اینکه ایشان از قبل از پیروزی انقلاب در دوران مبارزه روابط خاصی نداشتند با ایشان البته طبق شواهد و اسناد به دست می‌آید این خودش یک مسئله است که چرا ارتباط اینقدر ضعیف بوده آن موقع با اینکه سایر آقایانی که در این سطح بودند و در مبارزه هم بودند معمولاً روابط خوبی با آقا منتظری داشتند. آیا این برمی‌گشت به





## آن حساسیتی که ایشان به این جریان داشتند؟ یا تصریحاتی، اشاراتی، خاطراتی در این زمینه دارید یا نه؟

من تا آنجایی که به خاطر دارم ایشان آقای منتظری را خیلی جدی نمی گرفت. گاهی نقل می کردند که موقع مبارزات وقتی می خواستند اعلامیه‌ای بنویسند، یا اقدامی بکنند و لازم بود که مشورت بکنند و نظر افراد را جلب بکنند و موافقتشان را بخواهند، وقتی که صحبت می شد که مثلاً نظر آقای منتظری را هم بپرسیم، آقای هاشمی آن موقع می گفت جلب موافقت ایشان با من! من توجیه می کنم ایشان قبول کند! این سادگی و عدم استقلال رأی را از خیلی قدیم من می شنیدم. در جریان مبارزات و اینها هم خیلی [آقای منتظری را] جدی نمی گرفتند که ایشان مثلاً از خودش نظری داشته باشند و به عنوان یک پایه مبارزه بتواند نقش ایفا کند. همین سادگی را ایشان هم پیش بینی می کردند و هم عملاً که اتفاق افتاد، که منجر شد که ایشان کاملاً قطع ارتباط کردند با آقای منتظری!

### بعد از عزل کاملاً قطع ارتباط کردند یا قبل از آن؟

نه خیر؛ مورد خاصی که من الان در ذهنم هست [مربوط به] همان سال‌های ۶۲-۶۱ بود که به اصطلاح بحث دفتر همکاری حوزه و دانشگاه مطرح بود و پیش رئیس جمهور و رئیس مجلس و اینها می رفتند و گزارش می دادند که مثلاً این کارها را کردیم و این کارها را می کنیم، این هدف‌ها را داریم و فلان و ملاقات با بزرگان به هر حال بخشی از کار تبلیغاتی هر مجموعه اینچنینی بود و هست. برای ملاقات با آقای منتظری به عنوان یکی از افراد برجسته و اینها خوب خیلی فشار بود که حتماً این ملاقات هم باشد! خدمت ایشان هم برویم و گزارش بدهیم! مثلاً جلسه‌ای باشد. حتی بعد از اینکه به خاطر این فشارها، به هر حال ملاقات اتفاق افتاد و قرار شد مجموعه دفتر همکاری بروند آنجا، ولی آیت‌الله مصباح نرفتند!

### ایشان به عنوان رئیس مجموعه، به ملاقات نرفتند؟ تبعاتش چه بود؟

بله؛ نرفتند! حالا تبعات قابل پیش بینی بود که آن عدم همکاری‌ها و سنگ اندازی‌ها بیشتر شد و شاید هم یک بخشی [از همین کارشکنی‌ها] منجر به تعطیلی دفتر همکاری شد. ولی آیت‌الله مصباح مصمم بودند که این دیدار کاری نیست که به نفع نظام باشد. چون نوعی تأیید ایشان محسوب می شود و این به نفع نظام نیست.

بعد از آن تعبیر امام که به ساده لوحی و ساده اندیشی آقای منتظری تصریح کردند، خیلی‌ها بر این توصیفات تأکید می کنند ولی این یک معمای حل شده است و باید دید قبل از تصریح امام چه کسانی به این معنا پی برده بودند. این تعبیری که شما



می فرماید خیلی جالب توجه است که از مدت‌ها قبل از ماجرای عزل و حتی در دوران مبارزه، آیت‌الله مصباح آن تشخیص را در مورد آقای منتظری داشتند و عملاً طبق همین تشخیص، روابطشان را تنظیم می کردند!

بله؛ شاید همین نقل قولی را که عرض کردم راجع به بحث دوران مبارزات، حالا خاطر می نیست این را قبل از پیروزی انقلاب [از آیت‌الله مصباح] شنیدم یا بعد از انقلاب، [اما] در ذهنم هست گویا قبل از انقلاب و جریان مبارزات این را من شنیدم، جریانی که راجع به آقای هاشمی و آقای منتظری نقل کردم، اینجور در ذهنم هست که قبل از انقلاب این را شنیدم ولی قطعاً قبل از عزل هست. اگر بعد از انقلاب بوده، قطعاً قبل از عزل هست و مربوط به ماه‌های اول بعد از انقلاب هست.

بعد از اینکه مسئله قائم مقامی آقای منتظری اعلام شد، واکنش مرحوم آقای مصباح چه بود؟ بالأخره اتفاق مهمی است و قرار بود این فرد بعد از امام، در کسوت رهبری انقلاب اسلامی قرار بگیرد!

قابل حدس زدن هست؛ با آن سابقه و شناختی که از ایشان داشتند خب اصلاً این کار را به صلاح نمی دانستند و موافقش نبودند! الان چیز خاصی در این موضوع در ذهنم نیست اما این یک چیز یقینی است از نحوه برخورد ایشان از قبل و بعد!

آیا آیت‌الله مصباح از این انتخاب احساس خطر نکردند؟ چون بالأخره چنین چیزی محتمل بود که چنین کسی رهبری نظام را بر عهده بگیرد!

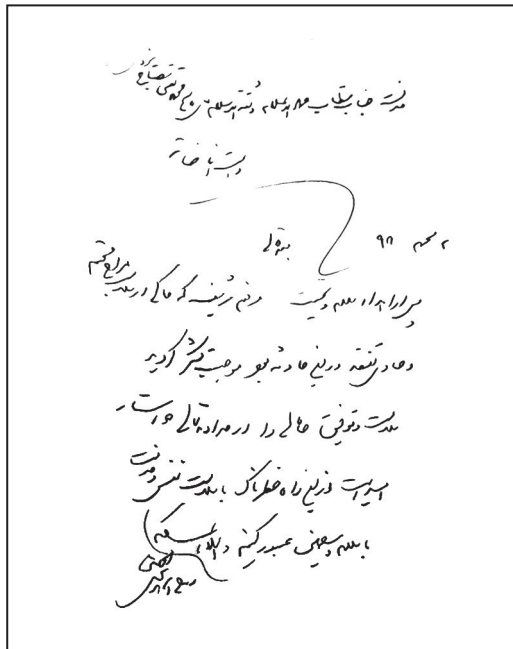
قطعاً احساس خطر می کردند ولی مسئله‌ای که من بتوانم نقل قول خاصی بکنم به ذهنم نمی رسد.

بعد از شهادت آیت‌الله آقا مصطفی خمینی، سیل تلگراف‌ها و تسلیت‌نامه‌های جمعی و فردی به سمت نجف سرازیر شد اما در میان تسلیت‌نامه‌های جمعی، نام آیت‌الله مصباح به چشم نمی خورد و از طرفی، برخی نقل‌های شفاهی حکایت از آن دارد که ایشان تسلیتی به امام فرستاده‌اند. آیا شما از جزئیات این مسئله اطلاع دارید؟

پیام‌های تسلیتی از طرف علما و طلاب و حوزه امضا می کردند و پیام تسلیتی را آورده بودند خدمت آیت‌الله مصباح و ایشان آن را امضا کرده بودند اما بعد شنیدم یکی از کسانی که دست‌اندر کار جمع‌آوری امضا بود، امضای ایشان را خط زده بود! من پرس و جو نکردم جهتش چی بوده [اما] بعد از آن، آیت‌الله مصباح یک تسلیت جداگانه‌ای نوشته بودند و داده بودند کسی که به عراق می رفته، ببرد خدمت امام. یادم نیست آن فرد که پیام را برد چه



کسی بود اما بعد، جواب امام را، دستخطشان را دیدم، در جواب تسلیتی که داده بودند.<sup>۱</sup>



پیرامون کارنامه و خدمات مرحوم آیت الله مصباح به نکات خوبی اشاره فرمودید و از شما صمیمانه تشکر می‌کنم. البته همچنان سؤالات فراوانی وجود دارد و مسائل مهمی قابل بحث و بررسی است که ان شاء الله در آینده باید از جنابعالی پی بگیریم. انشاء الله توفیق بشود که در خدمت‌تان باشیم. به هر حال اگر جای سؤال و ابهامی باشد و چیزی بلد باشم در خدمت‌تان هستم.

خیلی متشکرم. اگر جمله و نکته پایانی هست بفرمایید استفاده کنیم. تشکر می‌کنم از زحماتی که می‌کشید و ان شاء الله مأجور باشید و خدا به کار شما برکت و توفیق عنایت کند. والسلام علیکم ورحمت الله.

۱. این دستخط با مساعدت و لطف جناب علی آقای مصباح در اختیار اینجانب قرار گرفت و برای نخستین بار در یادنامه ایشان نیز با عنوان «عمار انقلاب» منتشر گردید.